

بجای آن مفاعیلن و مفعولن آوردن در صحت است و هم چنین بجای مفعولن
 فاعلن مفعول مفاعیلن و این قبیل زحافات را در شعر می‌سکته میگویند
 زیرا که معنی سکته توقفاست و چون شعری مشتمل بر اینگونه زحافات باشد
 در بادی نظر چنین معلوم می‌شود که ناموزونست که با سامع را توقیفی دست
 بیلهد و در نوع دوم مثنی بحر بسط و معدن من آن فاعلن حشری را مذل
 آوردن بطور و جوب است برخلاف نوع اول مثنی آن که بطور جواز است
 و مخفی نخواستند بود که در نوع دوم مثنی این بحر چون مفعولن فاعلن
 مفعولن فع واقع شود در صحت مانند بحر باعی است بر وزن مفعولن فاعلن
 مفاعیلن فع لیکن در بحر باعی مفعولن نمی‌آید برخلاف این بحر که بجای
 مفعولن مفعولن می‌آید و آنچه از این بحر که همه کس از عام و خاص حکم
 بر موزونیتش کنند نوع اول مثنی است بر وزن مفعولن فاعلن مفعولن فاعلن
 باذال فاعلن حشوی و هر رومی و ضربی یا بی اذالتهان و نوع دوم مثنی این
 بحر است بر وزن منتعلن فاعلن منتعلن فع یا بجای فع باع و هرگاه بجای
 منتعلن مفعولن بنهند قدری بتأمل معلوم خواهد شد که موزون است و چون
 مفاعیلن را بجای مفعولن بکارند و بر فارسی دانان هند و ستان مثلاً عرضه
 دارند کمتر اشخاص که بسیار ماهرانند در تتبع اشعار قدما حکم بر موزونیتش

خواهند نمود و این طور اشعار را هرگاه بطرز اول ما بگویند البته بمنزله است
 و الا فلا در محل می آید بجز کمتر شعر گفته اند
 همل میوم در بحر و انرو و انرو در لغت انزونی و در اصطلاح اجتماع
 مفاعلتین است ششما مالما یا از حافا و ممد از حافا

• ششم •

ایضا مذل	جگرم
مفاعلتین مفاعلتین مفاعلتین مفاعلتین	بیا صفاد می به برم که سوخته از همت
جگرم	جان میوم
بیا صنفا دمی بیرم که سوخته از همت	بزانوی خود بگیزم مردم که پیش رخ تو
مفاعلتین مفاعلتین مفاعلتین مفاعلتین	نهی سپری
	نمای دردی چه با هنری که دل به بتان
معصوب عالم عالم عالم	مر ابا این کمال وری مکود بگر که با خیرم
ناعلن مفاعلتین فاعلین مفاعلتین	مرو کلمزار منی فصل نو بهار منی
اجم عالم اجم عالم	من اگر چه ننگ تو ام هذو افتخار منی
مفاعلاتین هشت بار	کشیک خنجر
معقول مرقل	زهی درو شمت بخون مردم کشاده تیرو
	شعب معنبر
	رخ چو ماهت صباح دولت خط صیامت

• عمل من

بهر کد می که ره می برم تو هستی	مفاعلتن	مفاعلتن	فعلین
بهر کد ریکه می گذرم تو هستی	مالم	مالم	اهضام سبع مقطوف
نه یک لحظه از نظرم جدا تو	مفاعیلین	مفاعلتن	فعلین
بهر طرفیکه می نگرم تو هستی	معصوب	مالم	مقطوف

مخفی نماید که در نوع اول مثنی این بحر هر جا مفاعلتن است بجای آن مفاعیلین می توان آورد مکرد ر و ر و ض و ض در مطلع و اگر مطلع نیمه در ضرب تنها و اگر میچ مفاعلتن نیارند و همه جا مفاعیلین بیارند بحر مزج خواهد بود نه و آنرو هم چنین در مثل من این بحر با ابقای یکی از مفاعلتن در هر جا بخوانند و اگر نه این هم از مثل من بحر مزج محسوب خواهد بود و نوع دوم مثنی این بحر را از بحر مقتضب مطوی اثل که اصل او مفعولات مستفعلن چهار بار است گرفته اند هر و ر ن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن و نوع میوم مثنی این بحر را از بحر تقارب که اصل او فعلین هفت بار است هر و ر ن فعلین هفت بار

نصل چهارم در بحر کامل و کامل در لغت ر میه است و در اصطلاح عبارت است از اجتماع متفاعلین مثلاً ما یا یا عافا و در کتابها از برای معنی این

در هم می آید و این در حقیقت از اوزان فارسی است

• مشن •

ایضا مذال	متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن	ز جهان کناره گرفته ام بخیال موی میان او
میان او	زجهن کنا ر گرفت ام بخیال موی	شاه ام چو فاخته کو بگو به وای سرور و آن از
مذال	متفاعلن ممتفعلن متفاعلن ممتفعلن	صفا خیالت را چه شد که همانند از دلفتی
مضمر ایضا	مالم مضمر مالم مضمر	بجام ز دانت کز و فایهرم گذارد منتهی

و در جای متفاعلن ممتفعلن آرند با ابقای متفاعلن در یکی از

ارکان رواست فصل پنجم در بحر تقارب و تقارب جمعیه نزدیک شدن بهم است

و در اصطلاح اجتماع فعلین است مثلاً یا ممد ما ما لما یا زحافا و در این

بجز شعزای هجیم بسیار گفته اند و ها هنامه و بوستان و امکاند ر ناسه و

هیره در این بحر است

فعلین	فعلین	فعلین	فعلین	جهان را دگر گونه شد روز کارش
جهن را	دگر کو	ن شد	روز کارش	بر آرد مهربان کشت صورت نکارش
فعلین	فعلین	فعلین	فعلین	بدین میان همی گرفته سپز پوشید
سالم	سالم	سالم	مصبغ	درختی که آبان برون کرد از ارض

کنون خورزد باید می خو حکویان

زمی بوی مشک آید اندر بهار

نگه کن صحرگاه تا بشنوی

ز بلبل سخن گفتن بهلوی

هیشم مدام است از لعل دلخواه

کارم بکام است الحمد لله

جانا چکویم شرح فراق

چشمی و صد نم جان و صداه

گرم بخوانی ورم برانی

دل حزین را بجای جانی

و این بیت * زلف سیاهت برمه رویت تیرا شب است و آتش موهی

* جامه صبرم در کف عشقت دامن یوسف دمت ز لبتخا *

نروزن فعل فعولن هفت با راحت که جمله شانزده رکن بوده باشد

رکن اول ائلم متبوع و رکن دوم عالم به ترتیب نا آخر و مخفی نماید که

نوع چهارم این بحر را بر وزن فعل فعولن که یک رکنش متبوع و دیگری ائلم

است به ترتیب در کتابها نوشته اند و این بیت * زمی جمال تو قبله جان